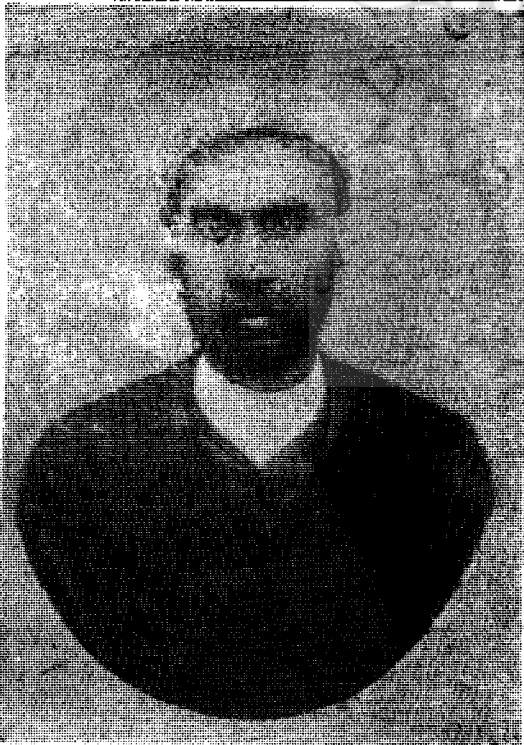




## تاجر ایرانی در مسافرت از راه روسیه و عثمانی



بادکوبه ، شهرست معظم ، آباد و در نهایت آراستگی ، بندرگاه است . طرف مشرق بحرا خضر است غرب ، خشکی است . شهرش در دامنه ی کوه واقع است . بیلانها تمام روبه کوه بالا می رود . ولی به قسمی ساخته اند که حرکتش خیلی آسان و راحت است . آبش آب چاه و آب دریاست که با ماشین جوهر کشیده (۱) شیرین می نمایند . درسر کوه ، از آنجا لوله کشیده به منازل (ها) داده اند . هر چند قدری آبش شور مزه است لکن خیلی برنده است ، خوراک انسانی یک بردو سه می شود .  
محل نطف روس بادکوبه است . شهری

۱- با دستگاه ، تصفیه کرده اند .

که بقدر بادکوبه عایدی جهت دولت داشته باشد ، ندارد ، خودروسها به بادکوبه «شهر طلا» می گویند . در خود شهر باغات و اشجار ندارد ، مگر چند باغی [که] دولت بازحمت زیاد کوهها را شکافته سنگش را به دریا ریخته ، دریا را خشک کرده باماشین از شش وهشت فرسخی خاک آورده ریخته و اشجار کاشته آبش را لوله کشیده از آب که شیرین نموده با «ترمبه» (۲) آب میدهند . خیلی به زحمت جهت تفرج گاه عمومی ساخته و در میان باغ ، رسترن ها ، قهوه خانه ها ساخته محل بازی ، قلوب (۳) ها ساخته . از يك ساعت به غروب ازدحام زیادی می شود الی سه ساعت از شب ، مشغول گردش و سیاحت هستند ، چراغهای بزرگ الکتریکی متعدد در سوزوگداز است ، مثل روز روشن .

در سنه ۱۳۲۳ که این بنده در بادکوبه بودم تاکنون خیلی آباد شده ، بقدر چندین هزار زرغ عرض از دریا خشک کرده اند . قهوه خانهها [ی] متعدد مفصل . محل بازی جهت اطفال ، اشکل (۴) ساخته اند . شب ها بقدر ده هزار چراغ در جلو این بوفیت (۵) ها ، رسترن ها روشن است . بیلان ها تمام خط آهن کشیده تراموای آسیبی کار می نماید . علاوه بر تراموای چندین هزار درشکه در کار و حرکت است . باری

۲- تلمبه .

۳- کلوب .

۴- School . مدرسه .

۵- بوفه .

یکی و دو شب به تیا تر رفتیم . بلیط ۴۰ کپک گرفته سیمو توگراف بود . نمایش دیگری ندادند . بلیط های تیا تر هم سه درجه است . ۲۰ کپک ، ۳۰ کپک ، ۴۰ کپک .

بادکوبه چون کنار دریاست «جوجی» زیاد دارد . جانوری است مثل گنه . «مرغی قرمز» به بدن انسان خیلی مایل است . وقت زدن [ بدن ] قرمز می شود مثل سرخچه (۶) و بقدری خارش می نماید که انسان از حال می رود . مخصوصاً به بنده این جانور خیلی ارادت دارد . سفر قبل هم شبها روی «قروا» خوابیده پایه های را در ظرف نفت می گذاشتم . در این چند شب غفلت نموده یعنی اسبابش فراهم نبود . شبها هجوم می آوردند به قسمی که تا صبح بیدار وتوی اطاق قدم می زدم . تمام بدن يك پارچه قرمز .

یوم هیجدهم رمضان ، جنابان میلانی واسکوئی وارد شدند . لیلای ۱۹ بهوغزال رفته بلیط عدسه گرفته اسباب (ها) را دادیم بردند . چهار شب در بادکوبه یعنی پنج شب توقف نموده پنج منات کرایه ای اطاق شده داده حرکت بهوغزال نمودیم . قیمت بلیط پروای : ۳۳ منات ، افرآی : ۲۳ منات و ۱۵ کپک ، تربت ۱۵ منات و ۴۰ کپک . بلیط افرای گرفته ، يك ساعت به غروب لیلای ۱۹ حرکت نمودیم ، اضافه اسباب زیاد داشتیم . دوپوط برنج خیلی اعلا خریده بودیم صد من ، سی و پنج تومان ایران تمام شد بواسطه ی بقاج (۱) دادن اضافه

۶- سرخک . ۱- بقاج .

اسباب خیلی اسباب زحمت شد. به هر جهت ۹  
منات اضافه کرایه شد.

باری، از باد کوبه که حرکت نمودیم  
الی عدسه که تخمین پنج شبانه روز  
راه است تمام بیابان سبز و خرم و جنگل و  
رود خانه های پر زور که در بعضی ها  
«بارکاز» (۲) کار می کرد، فراوان به قسمی  
این بیابان سبز و خرم بود که سواى خط  
ماشین، زمین خشک دیده نمی شد. هر قدر  
چشم کار می کرد، تمام آبادی و اشجار بود  
چهل و هشت ساعت سیر ماشین در خاک قفقاز  
است چه سرزمینی که انسان حیرت می  
نماید هوا بقدری سرد [بود که] مابالباس  
کلمت باز هم سرما می خوردیم در آن فصل،  
کوههای قفقاز، تمام زیر برف بود. استانسبه  
های خیلی آباد که تمام شهریت داشت.  
هندوانه های بزرگ، که يك پوپ و زن داشت  
سی کپک.

رسیدیم به وغزال «کسکو اداسکه»  
که جای آب گرم است که هر مریضی از  
هر جا و هر مملکت به جهت معالجه به آنجا  
می آید. چه وغزال مفصلی ساخته است؟  
که نمی توان شرحش را نوشت به چه اسلوب  
و خوش طرخی و تمیزی؟ يك خط ماشین  
عدسه که می رود به تفلیس. از آنجا فرد  
می شود (۱) به قدر نیم ساعت ماشین توقف  
نمود گردش نمودیم. آدمهای اروپائی و  
آمریکائی و ایتالیائی و غیره زیاد در آنجا  
دیده شد. چه هوتیل های پاکیزه می ساخته

۲- بارکاز.

۱- «فرد کردن» یعنی جدا کردن.

اند که انسان مبهوت می ماند. به هر جهت  
پس از نیم ساعت ماشین حرکت نموده بیست  
و چهار ساعت مسافرت نمودیم رسیدیم به  
رودخانه ی بزرگی که تخمین يك ربع فرسخ  
پل کشیده اند، آخر استانسبه. راستواست،  
از آنجا عبور نموده رسیدیم به «راستو».

راستو، شهر است از شهرهای معظم  
روسیه، تمام خطهای ماشین روسیه و غیره در  
آن محل بهم وصل می شود. هر ساعتی دو  
ماشین، که شبانه روزی ۴۸ ماشین وارد و  
حرکت می نماید. از بسیاری ماشین ها،  
انسان سرگردان می شود. همین قدر که  
پائین آمد دیگر ماشین مرکوب خود را  
نمی شناسد. از قضا ماشینی که ما مسافرت  
می کردیم در اینجا باید عوض شده با ماشین  
دیگر برویم. اسباب (ها) را دادیم حمال  
ها پائین آوردند جلو وغزال، چه وغزال  
[خوبی]؟ بقدر بیست وغزال دارد که شخص  
نمی داند به کجا برود؟ لکن حمال ها  
خودشان مسبق اند سؤال می نمایند و عازم  
کجا هستید؟ قصد خود را که به ایشان اظهار  
کرد، شخص. اسباب (ها) را به همان و  
غزال راجع به قصد می برند. تخمین هشت  
ساعت یا ده ساعت توقف در راستو دارد.  
همین که آمدیم جلو وغزال. روسها دور ما  
جمع شدند!

حاج محمد حسین دولت آبادی و چند  
نفر دولت آبادی با ما همراه بودند. با همان  
لباس های ولایتی، عمامه های بزرگ، شال  
های بزرگ بسته، جلوناف باز. علاوه  
چند نفر عیال هم همراه بود. چیز تازه گویا

دیده [بودند] دور ما را گرفته با دست به  
 همدیگر نشان داده خنده می کردند پس که  
 جمعیت و شلق (۱) بود جایی هم که خود را  
 محفوظ نمائیم نبود. لابد آسباب (ها) را  
 به انبازدار و غزال تحویل داده فایتون (۲)  
 نشستیم رفتیم به هوتیل بنده با جنابان  
 میلانی و میرزا عبدالله جلورفته، هوتیل چی  
 نمره وانمود کرد. در این بین حضرات  
 وارد شده با جمعیت زیادی که اطراف آنها  
 را گرفته و تماشاچی بودند. صاحب هوتیل  
 همین که اینها را و جمعیت را دید چه خیال  
 نموده و اهمه کرد. گفت: «جا نمی دهم.  
 زود تشریف ببرید شما» هر چه اصرار  
 کردیم فایده نکرد. مجدداً باز جلوتر رفته  
 هوتیل دیگر به اینها هم سفارش کردم که  
 «همه باهم نیاید یک فایتون نیاید. بعد از  
 پنج دقیقه فایتون دیگر بیایید»  
 به این ترتیب آمده لدی الورد اینها  
 را توی یک نمره نموده منظره های نمره هم  
 به خیابان بود، همرا بسته. خودم بسا  
 آقایان دیگر اسباب (ها) را با ملازم هوتیل  
 آوردیم تماشاچی ها قدری منتظر ایستاده  
 به خیال اینکه پرده بالا خواهد رفت. دیدند  
 خیری نیست و تیاتر تمام شد، پراکنده  
 شدند. لکن به هم خبر نموده، دسته به  
 دسته می آمدند. علی الاتصال جمعی جلو  
 «اکشکه» (۱) ها منتظر بودند. هر چند  
 دقیقه، پرده بالا رفته «آقا محمد حسین»  
 سر خود را بیرون نموده اطوار (های)  
 مضحکانه درمی آورد. تماشاچی ها هم خنده

۱- شلوغ . ۲- فایتون . ۱- اکشکه .

می کردند. باز پرده می افتاد علی الدوام  
 دست به هم زده «بیزبیز» (۲) می گفتند تا  
 باز پرده بالا می رفت.

این وضع حالمان بود. پس از اینکه  
 از جای حضرات آسوده شده بنده با جناب  
 میلانی، فایتون نشسته رفتیم منزل قصر  
 ایران. به خیال اینکه یک نفر از آدمهای  
 قصر را برداشته برویم و غزال، راهنمایی  
 نماید. بعد از اینکه فایتونچی دو ساعت  
 شهر مارا گردش داد که بلد نبود به سراغ  
 گرفتن. آخر مارا رسانید پائین آمده رفتیم  
 توی اطاق. جوانی اهل تبریز نشسته معلوم  
 شد که نایب قصر است. قصر شخص  
 عثمانی است [؟] امور (ات) سپرده ی  
 ایشان است.

به هر جهت سلام نموده دست داده  
 نشستیم. اظهار نمودیم که غرض از بودن  
 سزاه در ممالک خارجه، راه اندازی تبعه ی  
 ایران است. حال، وضع کار این است.  
 زبان نمی دانیم. شخص زبان دانی هم نیست  
 که به توسط او کار خود را منظم نمائیم.  
 مقصود از زحمت اینست که یک نفر از ملازمان  
 همراه ما نمائید، بیاید و غزال، ترتیب  
 کار ما را درست نموده. مراجعت نماید.  
 بیچاره اظهار تأسف کرد که:

— آقایان! از سفیر اسمی مانده،  
 رسم ندارد، شما خیال کرده اید که سفیر  
 نوکر و دستگاهی دارد؟ بنده، خود تنها  
 هشتم نهار (ناهار) م را در سترن [سرف  
 می کنم] و شب هم در هوتیل، یک نمره ی  
 کوچکی دارم، بس می برم. نوکر هم

۲- بیزبیز .

ندارم . سوای يك نفر ملازم اداره . لکن اگر صبرداشته باشید ، ساعت ده روسی ، کارم تمام شود ، خودم حاضرم بیایم شمارا راه بیندازم .

دیدیم ، آن وقتی است که ماشین حرکت کرده خیلی معذرت خواسته ترضیه به عمل آورده مراجعت نمودیم . بین راه يك شخص فرنگی بالباس فرنگی و «شابقه» (۱) به ما برخورد . بازبان ترکی سئوال کرد :

- آقایان ! شما ایرانی هستید ؟

همین که همزبان خود را دیدیم ، نزدیک بود از شوق قالب تهی نمایم . يك دفعه به او چسبیده اظهار مهربانی نموده و صحبت کنان آمدیم ، آمدیم هوتیل . نشستیم . قدری از ایران و [امور] متفرقه صحبت داشته ضمناً شرح حال خود را به او اظهار نمودیم . جواب داد :

- این بنده باکمال افتخار در خدمات هموطنان خود ، حاضرم . و همه قسم همراهی می نمایم .

پس از صرف چایی ، حرکت نموده فایتون سوار شده رفتیم و غزال . فوری اطاقی که مخصوص زنهاست باز نموده زنها را فرستاده توی اطاق . از آنها که آسوده شدیم خودمان هم در دستوران نشسته مشغول صحبت شدیم . باز هم دورمارا گرفته بودند ، تماشا می نمودند . آن شخص قدری به ما ایراد کرد که «چرا همراهان خودرا با این وضع مضحک آورده اید ؟ اینها سرکشکی جهت ایران است ، جواب دادیم . و حال

۱- شاپو (کلاه)

گذشته است . آنچه باید ببینیم ، دیده ایم . در این بین ، زمان حرکت ماشین نزدیک شد . فوراً رفته ، حاجت ما معلوم نموده اسباب (ها) را داد بردند جا بجا نموده اطاق «افرآی» تمام شده بود جهت حاج عباس آقا واسکوئی و عیالها نمره «پروای» گرفتند چهل منات تفاوت عمل افرآی ، پروای شده [بود] داده زمان حرکت ماشین باکمال معقولیت خدا حافظی نموده مراجعت نمودند . هر چه خواستیم که معرفی خودرا بنمایند غلطی گاهی «حسن اف هستم» گفت گاهی «حسین اف» . از قراری که استنباط نمودیم از کسان شاه مخلوع محمد علی میرزا بود . از عده سه به گردش آمده بود . به هر جهت کمال معقولیت و انسانیت را در پاره‌ی ما نموده مراجعت نمود . ماشین حرکت کرد .

مزمّن ورم پا مبتلا بود و هنگام ورود به لندن این بیماری شدت یافت و او را بستری کرد ، دوستان زیادی مانند سر هنری تامسون و سر جیمز پاگت از وی عیادت نمودند ، ملکه و یکتوریا و امپرس فردریک وسیله يك روزنامه رسمی ، و پرنس والز تلگرافی ویرا مورد تقدیر قرار داده و احوال پرسی نمودند . بیماری روز بروز شدت یافت تا سرانجام در روز پنجم ژوئیه ۱۸۹۴ در سن ۷۷ سالگی چشم از جهان فرو بست .

او در آثار نقاشان ایتالیائی صاحب نظر بود و کلکسیون خود را به گالری ملی انگلیس اهداء نمود و سائز کلاسیک خودرا بنام «ماجراهای اولیه» و «نینوا» و «باقیمانده‌های او» و «نینوا و بابلیون» را برشته تحریر در آورد .

بقیه سر اوستن هنری لایارد